

ای دستان دستان

~~دستان~~

فتنظر باش

من مانور ستارگان

بایقن نوزادان

بر ما کردم

+

ای بسا میسده دمان

از ساحل طلائی از زوگ اندم

در سایه روشن در گنجران بره بزم

فرار بار در کاوش آرقم و برگم

و هر بار دیدم

که صیفیه ترین این دسم

+

پشامی که بهار در سگوفه آس می خندد

من خورشید مخمدم سنبل صحرای رامی چشم

خنان که رسیده تری میوه ای از روز آرم را

و قطره قطره صدایم را

(بر) - خبر سعه سعه ای آتش آس می انانم

که رفیق در عطف یک نقطه از آس

ص دستانک می نوزد

+

برگاه تهدیه و تفکر

روح برکت ام را آرام کنند

به طبیعت روحی تنم

که روزن روشن دیدت است

آنجا که ضیال بال نمی گد

+

(تدبیر)